## جلسه 94-649

**سه‌شنبه - 01/12/1402**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به اجماع منقول به خبر واحد بود که ما عرض کردیم اگر واقعا ثقه‌ای خبر بدهد از اتفاق فقها بر یک حکمی تعبیر به اجماع نکند که اصطلاح شده و هر کس طبق اصطلاح خودش صحبت می‌‌کند بلکه تعبیر کند از یک امر عرفی اتفاق فقها تسالم فقها و ما خبر ثقه را حجت بدانیم می‌‌بینیم اگر علم وجدانی خودمان پیدا می‌‌کردیم به اتفاق فقها این از نظر ما ملازم بود با ثبوت حکم شرعی حال که ثقه خبر از تسالم و اتفاق فقها داده حجت است نسبت به این لازمش چون مثبتات اماره حجت است. مثل این می‌‌ماند که یک ثقه‌ای خبر بدهد از تواتر یک حدیث، فخرالمحققین در جلد 2 ایضاح صفحه 42 گفته این حدیث نبوی لاضرر و لاضرار متواتر است، البته این تواتر که آقایان می‌‌گویند دقیق سخن نگفتند تواتر واجد شرایط این است که تمام سلسله سند تا پیامبر تواتر باشد و این را رعایت نمی‌کنند این‌هایی که ادعای تواتر می‌‌کنند ولی حالا فرض کنیم یک ثقه‌ای با توجه به این نکات که عرض می‌‌کنیم خبر از تواتر یک حدیث داد و ما خبر ثقه را حجت بدانیم، مشکلی نداریم، مثل این است که خودمان کشف کردیم تواتر یک حدیث را. یا اگر یک ثقه‌ای بیاید از بخشی از اتفاق اصحاب خبر بدهد نام فرض کنید بیست نفر از فقها را می‌‌برد می‌‌گوید این‌ها قائلند به وجوب نماز جمعه ما هم خودمان می‌‌رویم بیست نفر پیدا می‌‌کنیم که قائلند به وجوب نماز جمعه می‌‌شوند چهل نفر، از اتفاق این چهل نفر اگر ما خودمان همه‌اش را تحصیل می‌‌کردیم قطع پیدا می‌‌کردیم به حکم شرعی حالا هم که نصفش را ثقه گفته حجت پیدا می‌‌کنیم بر ثبوت این حکم شرعی.

این‌که محقق اصفهانی فرموده: نه، ‌خبر ثقه در این‌جا نه خبر از حکم شرعی می‌‌دهد نه از موضوع حکم شرعی، می‌‌گوییم: لازم نیست خبر از حکم شرعی یا موضوع حکم شرعی باشد، خبر می‌‌دهد این ثقه از قول بیست نفر از فقها به وجوب نماز جمعه و ما هم در ذهن‌مان یک قضیه شرطیه شکل گرفته و آن قضیه شرطیه این است که اگر قول بیست نفر فقه دیگر منضم بشود به قول این بیست نفر که این ثقه نقل می‌‌کند نماز جمعه واجب است همین کافی است‌، این ثقه گفت این بیست نفر قائل به وجوب نماز جمعه بودند ما اطلاق دقیق نداریم اعتماد به قول این ثقه می‌‌کنیم این شرط یک قضیه شرطیه را برای ما فراهم می‌‌کند که اذا وجد قول هؤلاء بوجوب صلاة‌الجمعة و انضم الی قول هؤلاء‌ قول عشرین آخر فثبت وجوب صلاة‌الجمعة این انتزاع عقل ماست ولی در حجیت خبر که شرط نیست که مفاد خبر حکم شرعی یا موضوع حکم شرعی باشد که شارع آن را موضوع قرار داده است. ما فرض این است که مثبات خبر ثقه را حجت می‌‌دانیم می‌‌گوییم اگر این بیست نفر قائل به وجوب نماز جمعه باشند و منضم بشود به قول این بیست نفر قول بیست نفر فقیه دیگر که آن را بالوجدان احراز کردیم نماز جمعه واجب است همین کافی است.

بله اشکال بحوث این بود که معتقد بود که ارتباط میان اتفاق اصحاب یا تواتر و بین علم به صدق ارتباط واقعی نیست ارتباط ذاتی است یعنی علم به تواتر موجب تولد ذاتی علم به صدق است چون بر خلاف مشهور منطقیین و فلاسفه قائل به ترابط واقعی بین این دو نیست قائل به ترابط ذاتی یعنی نفسانی بین این دو هست و لذا ایشان معتقد است لازم واقع تواتر به وجود کعبه لازم واقع تواتر وجود کعبه نیست، بله منطقیین گفتند که اذا تواتر الخبر عن وجود الکعبة‌ امتنع وجود الکعبة‌ لامتناع تواطئهم علی الکذب، آقای صدر این را قبول ندارد می‌‌گوید این را اثبات کردیم درست نیست ما به حساب احتمالات احتمال صدق را در خبر اول که گفت الکعبة‌ موجودة که یک دوم است دو احتمال دارد راست دروغ یک احتمالش این است که راست است این را پایه قرار می‌‌دهیم خبر دوم که می‌‌گوید الکعبة موجودة احتمال صدق او هم یک دوم است آن وقت احتمال کذب هر دو می‌‌شود یک چهارم، چون چهار احتمال است یک احتمالش این است که هر دو دروغ بگویند احتمال دیگر این است که هر دو راست بگویند که می‌‌گویند ما کعبه را دیدیم اتمال سوم این است که اولی دروغ بگوید دومی راست بگوید احتمال چهارم بر عکس، طبق این سه احتمال اخیر کعبه وجود دارد فقط یک احتمال نمی‌توانیم روی قول این دو نفر حساب باز کنیم که اگر هر دو نفر دروغ بگویند که می‌‌گویند ما کعبه را دیدیم و الا اگر هر دو دیده باشند یا یکی دیده باشد کعبه ثابت است. خبر سوم که می‌‌آید احتمال کذب هر سه خبر می‌‌شود یک هشتم هفت هشتم به نفع وجود کعبه است حال یا هر سه راست بگویند یا احتمال‌های دیگر که یکی از این‌ها راست بگویند همین‌طور مدام احتمال کذب جمیع با انضمام خبر چهارم می‌‌شود یک شانزدهم خبر پنجم می‌‌آید احتمال کذب جمیع می‌‌شود یک سی و دوم، اینقدر توسعه پیدا می‌‌کند که به حدی می‌‌رسد که دیگر احتمال اینقدر ضعیف است در روان انسان می‌‌شود صفر، برهانی بر آن نیست که بگوییم برهان داریم که همه دروغ نمی‌گویند کدام برهان؟ شاید همه دروغ می‌‌گویند، شاید عقلی، اما وجدان ما باور نمی‌کند که همه دروغ بگویند پس این یک یقین وجدانی و روانی به وجود آمد به ثبوت کعبه بعد از این خبر متواتر، تابع ارتباط واقعی بین تواتر و بین وجود کعبه نیست.

شاهدش این است که اگر شما اتفاقا فهمیدید از این پنجاه مخبر بیست تایشان اشتباه کردند می‌‌گویند ما کعبه را دیدیم اما در خواب دیدند، بردند‌شان کرج یک جایی نشان‌شان دادند یک چیزی را که شبیه کعبه بود این هم واقعا رفت در همان حال، گفت حوله احرامش افتاد دیدند لخت است فکر کرده بود واقعا این جا کعبه است و باید لبس مخیط نکند. بیست تایشان این‌جور است، از بین می‌‌رود آن ارزش احتمال‌های قوت احتمال‌ها که منشأ تراکم این قوت احتمال‌ها که متراکم شد سبب قطع شد به وجود کعبه حالا فهمیدیم بیست تا از این پنجاه نفر اشتباه کردند این‌ها را بردند کرج دور آن خانه جعلی کعبه برای تمرین چرخداندند این‌ها فکر کردند واقعا رفتند کعبه. این معلوم می‌‌شود بین واقع تواتر و علم به وجود کعبه ترابط نیست بلکه بین علم به خبر متواتری که مبتلا به علم تفصیلی یا علم اجمالی به خطای بعض نیست، بین این علم به خبر متواتر و علم به وجود کعبه ترابط ذاتی است نه ترابط موضوعی و واقعی، ‌ترابط ذاتی یعنی ترابط نفسانی و ترابط روانی.

و لذا ایشان می‌‌گویند پس لازم واقع تواتر این نیست که کعبه موجود است بلکه لازم علم به تواتر علم به وجود کعبه است و الا هیچ گاه اماره لوازم علم را بار نمی‌کند بلکه لوازم واقع را بار می‌‌کند لازم علم به یک مطلبی اطمینان نفس است او را بار نمی‌کند لازم واقع را بار می‌‌کند این هم که لازم واقع نیست.

ما عرض کردیم که درست است که مطلب منطقیین را ما هم قبول نداریم برهان اقتضای ترابط و تلازم بین واقع تواتر و ثبوت کعبه مثلا نمی‌کند هیچ برهانی این را اقتضا نمی‌کند ولی وجدان درک می‌‌کند به همان عامل نفسانی که ضعف احتمال انفکاک بین ثبوت واقع و ثبوت تواتر است وجدان ابا دارد از پذیرش انفکاک بین وجود خبر متواتر و بین وجود واقع می‌‌گوید انفکاک این‌ها از هم برای من قابل قبول نیست در جایی که علم به کذب بخشی از این خبرهای متواتر اجمالا یا تفصیلا نباشد، این واقع ترابط بین این‌ها را می‌‌بیند و لو این ترابط ناشی از برهان نیست ناشی از روان است ولی این ترابط را می‌‌بیند و یک قضیه شرطیه تشکیل می‌‌دهد وقتی قضیه شرطیه تشکیل می‌‌دهد هر کس قضیه شرطیه تشکیل بدهد و اذعان کند به این قضیه شرطیه معنایش این است که علم به شرط موجب علم به جزا می‌‌شود، حجت بر شرط موجب حجت بر جزا است.

حالا این حجت بر شرط چه کامل باشد خبر از تواتر بدهد یا این حجت حجت بر نصف شرط باشد یعنی بیاید بگوید خبر بدهد از قول بیست نفر بعد هم ضمیمه بکنم به آن قول بیست نفر دیگر را آن قضیه شرطیه را می‌‌آیم تطبیق می‌‌کنم. و این خلاف وجدان است که ما قضیه شرطیه تشکیل ندهیم خودبخود از علم به یک شیئی علم به یک شیء دیگر پیدا کنیم این‌که جزاف که نمی‌تواند باشد. الان به شما بگویند، دیروز هم مثال زدم چون برخی برایشان واضح نبود تکرار می‌‌کنم، الان به شما بگویند در ورزشگاه آزادی اگر این‌طور باشد که سکه مثلا تمام از ابتدای ورزشگاه چیده شده به ترتیب سال، آن هم همه‌اش روی سکه دیده می‌‌شود، تا آخر، منظم، اگر این‌طور باشد شما کشف نمی‌کنی یک انسان ذی شعوری این کار را کرده است؟ اگر این‌طور باشد انسان ذی شعور این کار را نکرده است؟ می‌‌گویی چرا، می‌‌گوید احتمال این‌که یک موجود غیر ذی شعوری بیاید این کار را بکند نیست؟‌ می‌‌گویی نخیر نیست، برهان داری که نیست؟ نه برهان ندارم روانم باور نمی‌کند که نیست، احتمال این‌که یک گربه‌ای آمده باشد همین گونی سکه‌ها را پرتاب کرده باشد وخودبخود این‌جور شده باشد این احتمالش را غیر از انسان سفیه انسان دیگری این احتمال را نمی‌دهد، این‌جور می‌‌گویید، این می‌‌شود قضیه شرطیه. علم پیدا کنید بعد بروید در ورزشگاه ببینید خودتان با چشم‌تان بعد می‌‌گویید فهمیدم انسان ذی شعوری این کار را کرده است یک حجت عقلاییه یا شرعیه قائم بشود که خودتان ندیدید ولی به شما گفتند در ورزشگاه رفتیم این وضع را دیدیم، می‌‌گویید پس معلوم می‌‌شود اگر گفته شما درست باشد یک انسان ذی شعوری رفته این کار را کرده، خب یعنی لوازم مؤدای خبر. حال اگر این مخبر ثقه تمام سبب را نگوید جزء السبب را بگوید جزء دیگر سبب را خودتان کشف کنید آن هم همین است. در همین اجماع منقول این مخبر بیاید اتفاق بیست نفر از فقها را بگوید اتفاق بیست نفر دیگر از فقها را خودتان کشف کنید و لکن همین کافی است چون شما به نحو قضیه شرطیه در وجدان‌تان و لو ناشی از برهان نیست ولی وجدان‌تان این را تصدیق می‌‌کند اگر بیست نفر فقیه که نام‌شان را این آقا برد گفته باشند نماز جمعه واجب است بیست نفر فقیه دیگر هم که این آقا نام‌شان را نبرد گفته باشند نماز جمعه واجب است نمی‌شود نماز جمعه واجب نباشد، چهل نفر از فقهای بزرگ شیعه یک حرفی بزنند آخه همه‌شان اشتباه کردند؟ نمی‌شود. این قضیه شرطیه است حالا این قضیه شرطیه را که شرطش را نصفش را که قول بیست نفر از فقها قول آن مخبر ثقه گفت یا بینه گفت قول بیست نفر دیگر از فقها را خودتان احراز می‌‌کنید وجهی ندارد ما بگوییم حجت نیست.

[سؤال: ... جواب:] اصلا این احتمال خطای جمیع از نظر روانی می‌‌شود صفر، ‌این‌که برخی از معاصرین در کتاب‌شان نوشتند که این صفر نمی‌شود احتمال ضعیف می‌‌شود عقلاء‌ به آن اعتنا نمی‌کنند این خلاف وجدان است آن وقت شما می‌‌خواهید با همین برهان نظم اثبات کنید وجود خدا، آیا با اطمینان می‌‌خواهید اثبات کنید وجود خدا را، ‌علم ندارم اطمینان دارم خدا هست. این‌که نمی‌شود.

[سؤال: ... جواب:] عرض کردم این احتمال که صفر می‌‌شود یعنی شما علم روانی پیدا می‌‌کنید و لو اتفاقا بین واقع این اتفاق البته واقع اتفاقی که علم اجمالا یا تفصیلا به خطای بعض نباشد، این را قید می‌‌زنیم، چون حساب احتمالات را باید در نظر بگیریم، علم به خطای بعض ارزش این اتفاق و این تواتر را از بین می‌‌برد. بین این واقع تسالم یا تواتر و بین واقع وجود کعبه یا واقعت وجوب نماز جمعه شما ارتباط می‌‌بینید منتها این ارتباط برهان‌پذیر نیست روان‌پذیر است، مهم روان است با برهان کار نداریم.

در مصباح الاصول از بعض اعاظم نقل کرده که گفتند اگر در کلمات قدما گفتند علیه الاجماع ما احتمال می‌‌دهیم که مستندش سماع از معصوم و لو با واسطه باشد نص معتبری ثقة عن ثقة کابر عن کابر نقل کردند رسیده فرض کنید به شیخ طوسی شیخ طوسی آمده نقل اجماع کرده یعنی بالالتزام نقل کرده قول معصوم را و احتمال حس هم می‌‌دهیم در نقل قول معصوم حس هم به معنای این نیست که بی‌واسطه نقل کند، ‌شما الان نقل می‌‌کنید شیخ انصاری متقی بود فقیه بود خودتان با چشم‌تان دیدید تقوای شیخ انصاری را؟ نه، یدا بید به دست شما رسید ولی اخبار شما از برای شیخ انصاری اخبار حسی است، شیخ طوسی هم اگر بگوید نص معتبر داریم احتمال می‌‌دهیم یا مستفیض بود یا ثقة عن ثقة نقل کرد، این را آقای خوئی از برخی نقل می‌‌کنند و می‌‌گویند اصالة الحس جاری می‌‌شود در نقل اجماع مثل شیخ طوسی.

ولی این درست نیست چرا؟ برای این‌که اولا احتمالش بسیار بعید است که شیخ طوسی نص معتبر داشته باشد در هیچ کتابی نقل نکند در آن‌جا هم که می‌‌خواهد نقل کند نگوید نص داریم بگوید اجماع الفرقة بر این هست، لااقل ظهور ندارد این ادعای اجماع در نقل نص معتبر. و اگر هم صریحا می‌‌گفت نص معتبر داریم ما قبول نمی‌کردیم چرا برای این‌که بنای عقلاء بر تصدیق خبر یک ثقه که می‌‌دانند با واسطه نقل می‌‌کند ولی نمی‌دانند واسطه‌اش ثقات هستند یا این ثقه مثل شیخ طوسی وثوق پیدا کرد و لو خبر خبر ثقات نبود کی بنای عقلاء بر این است که اعتماد بکنند؟ الان شمای ثقه بیایید از شیخ انصاری داستانی برای ما نقل کنید ما هم احتمال می‌‌دهیم شما اشتباه کردید عقلاء‌ می‌‌گویند ترتیب اثر بده بر این نقل؟ ایشان‌ که خودش نبود در محضر شیخ انصاری با واسطه نقل می‌‌کند من چه می‌‌دانم واسطه‌اش ثقات هستند شاید واسطه‌اش روزنامه‌ها هستند سریال‌ها هستند ایشان وثوق پیدا کرد ما وثوق پیدا نمی‌کنیم.

آخرین مطلب این است که صاحب کفایه فرموده یک اجماع تشرفی هم ما داریم. احتمال هست برخی که ادعای اجماع کردند بعض الاوحدی مشرف شدند محضر امام عصر سلام الله علیه و حکم را از ایشان گرفتند ولی نمی‌شد بیایند بگویند سمعت من مولای صاحب الزمان سلام الله علیه آمدند گفتند علیه الاجماع، این احتمال هم موهوم است که شخصی امام عصر سلام الله علیه را ببیند بعد بیاید همان حکم را نقل کند به اسم اجماع، اگر هم احتمالش باشد ظهوری در آن ندارد. ولی ما مشکل‌مان این است که آقای خوئی فرمودند ادعای رؤیت در زمان غیبت مسموع نیست نباید ادعای رؤیت را از کسی بپذیریم چه بالمطابقه ادعا کند چه بالالتزام به اسم اجماع.

این فرمایش ظاهرا مستند به این روایت هست که صدوق در کمال الدین نقل می‌‌کند می‌‌گوید حدثنا الحسن بن احمد المتکّب قال کنت بمدینة السلام یعنی بغداد بایام فاخرج الینا فی السنة التی توفی فیها الشیخ علی بن محمد السمری فحضرته قبل وفاته بایام فاخرج الی الناس توقیعا نسخته بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک و لاتوص الی احد یقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة الثانیة فلا ظهور الا بعد اذن الله عز و جل و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جورا و سیأتی شیعتی من یدعی المشاهدة‌ أ فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. حسن بن احمد مکتّب می‌‌گوید ما این توقیع را یادداشت کردیم روز ششم رفتیم محضر سمری و هو یجود بنفسه، دیدیم در حال احتضار است فقیل له من وصیک من بعدک فقال لله امر هو بالغه و مضی یعنی مات رضی الله عنه فهذا آخر کلام سمع منه، این را هم صدوق در کمال الدین جلد 2 صفحه 516 نقل می‌‌کند و هم شیخ طوسی در کتاب الغیبة صفحه 395 نقل می‌‌کند. از نظر رجالی سند ضعیف است حسن مکتّب توثیق ندارد مگر این‌که انسان وثوق به متن پیدا کند که بعید نیست.

اما مهم این است که ما یقین داریم که من ادعی المشاهدة فهو کاذب مفتر این مصلحت در جعل در او بوده که اصل را بر کذب مدعی مشاهد بگذارید تا سوء استفاده نشود و الا تواتر اجمالی هست که بزرگانی به محضر ولی الله الاعظم شرفیاب شدند:

همین قضیه اسماعیل هرقلی که صاحب کشف الغمة که از اعاظم شیعه است خودش مستقیم نقل می‌‌کند و امام را هم شناخت اسماعیل هرقولی. نگویید شاید مقصود این است که امام زمان را می‌‌دیدند ولی نمی‌شناختند نخیر او امام زمان را شناخت.

قضایا فراوان است، حاج علی بغدادی که داستانش قطعی است، هم به مرحوم نائینی تعریف کرده و از اخیار تجار شیعه بوده هم به میرزا حسین نوری نقل کرده، و مرحوم آقای صدر می‌‌گفته چون اسم جد مادری ایشان هم در آن است گفته این اصلا در خاندان ما مسلم است، غیر از این‌هایی که در کتاب‌ها هست خود آقای خوئی قضیه تشرف مرحوم آشیخ محمد کوفی خودشان نقل کردند هم آقای تبریزی در درس‌شان نقل کردند از ایشان هم خط آقای خوئی است که مرحوم آشیخ محمد کوفی طلبه‌ها در حضورشان بودند آقای خوئی هم بود اصرار کردند که یک جریان تشرفی را برای ما بگو ایشان هم اصرار کردند گفت که من یک شب ماه رمضانی نوزدهم یا بیست و یکم بود معلوم نیست مشرف شدم مسجد کوفه آن‌جا احیاء کنم آشیخ محمد کوفی علت این‌که می‌‌گویند کوفی این بود که منزل در کوفه گرفته بود و الا شوشتری بود شیخ محمد شوشتری، معروف شد به شیخ محمد کوفی، می‌‌گوید رفتم آن شب احیا بود احیا کنم هوا گرم بود رفتم سمت نهر حمیدیه که بالاتر از مسجد کوفه است مقداری آب به خودم زدم که یک مقدار حالم بهتر بشود موقع نماز مغرب آمدم مسجد در همان محراب امیرالمؤمنین نماز مغرب و عشاء را خواندم بعد رفتم داخل حیاط مسجد که افطار بکنم می‌‌گوید در ذهنم آمده بود که چقدر خوب است چشمم به جمال ولی الله الاعظم منور بشود و تسلیت بگویم به ایشان بخاطر ایام شهادت امیرالمؤمنین.

می‌‌گوید آمدم جلو دیدم دو نفر در یکی از این ایوان‌های مسجد نشسته‌اند یکی روی همان سکو نشسته یکی بالاتر حالت استراحت دارد آن شخصی که نشسته بود گفت آشیخ محمد کجا می‌‌روی می‌‌گوید تعجب کردم اسم من را از کجا می‌‌داند گفتم می‌‌خواهم بروم یک جایی افطار کنم افطارم هم نان و خیار چنبر بود گفت همین جا بنشین افطار کن ما هم همان‌جا نشستیم و مشغول افطار شدیم این آقا شروع کرد فلانی حالش چطن و خیار چنبر بود گفت همین جا بنشین افطار کن ما هم همان‌جا نشستیم و مشغول افطار شدیم این آقا شروع کرد فلانی حالش چطور است فلانی حالش چطور است ما هم جواب می‌‌دادیم، تعجب هم کردیم این همه را می‌‌شناسد، ناگهان گفت آسید ابوالحسن حالش چطور است ایشان می‌‌گوید آسید ابوالحسن نه مرجعی بود نه چیزی بلکه یکی از فضای نجف بود ما هم دیدیم این ول کن نیست مدام سؤال می‌‌کند از افراد گفتیم خوب است همه خوب هستند، می‌‌گوید دیدم آن آقایی که بالاتر حالت استراحت به خودش داده بود یک چیزی به این آقا گفت این هم سکوت کرد.

من گفتم ایشان کی هستند گفت ایشان آقای عالم است، ‌گفتم شاید اشتباه می‌‌کند می‌‌خواهد بگوید آقای عالِم، گفتم آقای عالِم هستند یا آقای عالَم هستند، گفت آقای عالَم هستند، خوشم نیامد این لقب امام زمان است آقای عالم این آقا دارد به دوستش می‌‌گوید آقای عالم، گفت در این اثنا که این شخص با من صحبت می‌‌کرد گفت برای آشیخ محمد آب بیاورید گفت ناگهان دیدم یک شخصی ظرف آب دستش آماده است که آب بدهد من بخورم گفتم من تشنه نیستم آب نمی‌خواهم، گفت افطارم را خوردم برگشتم داخل مسجد که عبادت کنم دیدم خیلی خوابم می‌‌آید، سرم را گذاشتم به دیوار یک مقدار بخوابم چند دقیقه‌ای بخوابم، ‌چشمم را که باز کردم دیدم هوا بی‌اندازه آجر است که من اصلا آجرهای دیوار را که درز پیدا کرده بود قشنگ درزش را می‌‌بینم، ‌گفتم عجب آمدیم برای احیا، ‌احیا که هیچ، نماز صبح‌مان هم دارد قضا می‌‌شود، دیدم آن آقایی که استراحت کرده بود امام جماعت بوده و بقیه از جمله آن آقایی که با من صحبت می‌‌کرد در صف جماعت هستند ولی دارند تعقیبات می‌‌خوانند ولی نماز تمام شده گفتم لابد نماز صبح‌شان تمام شده مشغول تعقیبات هستند، بعد یک کمی که صبر کردم دیدم که به آن آقای امام جماعت یک کسی گفت که این جوان را یعنی این شیخ محمد کوفی را با خودمان ببریم؟ آن امام جماعت فرمود باید سه تا امتحان پس بدهد با تاریخ‌های مشخص که می‌‌گوید من حساب کردم شصت سالگی آن امتحان سوم تمام می‌‌شد، اگر از امتحان قبول شد آن وقت می‌‌بریمش می‌‌گفت من دیگر صبر نکردم دیدم نماز صبحم دارد قضا می‌‌شود، بلند شدم رفتم بیرون مسجد آن وضوخانه‌های مسجد کوفه قدیم را من دیده بودم دور بود، رفتم آن‌جا وضو بگیرم بیایم آمدم دیدم هوا بی‌اندازه تاریک است و اثری هم از آن اشخاص نیست تعجب کردم هوا که اینقدر روشن بود حالا که اینقدر تاریک است، ناگهان به ذهنم آمد که من چقدر غفلت کردم، آن نور امام زمان بوده، و آن امام جماعت واقعا آقای عالَم بوده و نمازی هم که می‌‌خواندد نماز عشاء بوده. آقای خوئی می‌‌گویند وقتی که شیخ محمد کوفی این‌ها را نقل می‌‌کرد گریه می‌‌کرد و افسوس می‌‌خورد که چرا امام زمان را نشناخته.

ببینید! جرعه‌ای از دریا هم نگاه کنید جلد 2 صفحه 537 این را نقل می‌‌کند، خود آقای خوئی نوشته، آقای تبریزی هم عرض کردم در درس از آقای خوئی نقل می‌‌کرد، حالا آن سه امتحان را من بگویم، یکی از آقایان‌ که ثقه است گفت آقای آشیخ محمد کوفی می‌‌آمد حجره پدر ما پدر ما از او پرسید آشیخ محمد چی شد آن سه تا امتحان، ‌دیگر شصت سالش گذشته بود، گفت هیچ، رد شدیم، . این‌ها قابل انکار نیست. من یک داستانی بگویم برای‌تان تمامش کنم.

من نمی‌روم سراغ خوش‌باور‌ها، خدا رحمت کند حاج آقا رضای صدر خیلی بدباور بود گفتند سراغ داری کسی با امام زمان ملاقات کرده باشد گفت یک نفر سراغ دارم او هم دروغ می‌‌گوید، اینقدر بدباور بود، همین آقای زنجانی خودمان آدم بدباوری است، زودباور نیست، اما هر دو نفرشان تایید می‌‌کنند این جریان را. یک برادی داشت مرحوم آقای آسید محمد فشارکی، برادرش حالا معروف به حائری بود، پسر آن برادر به نام آسید حسین حائری از علمایی بود که از کربلا آمده بود ساکن کرمانشاه شده بود بعد اواخر مشهد ساکن شده بود، زمان رضاشاه مراسم دینی خیلی محدود و تحت فشار بود، این‌ها چکار می‌‌کردند حالا بالاخره یک حجره‌ای شده بود، می‌‌گفت ایام محرم از اذان صبح تا اذان ظهر ما مجلس داشتیم، من نمی‌دانستم این مجلس من مقبول حضرت است یا نه می‌‌گفت یک سیدی از نجف آمده بود آن‌جا به من گفتند یک مکاشفاتی دارد، رفتم پیشش اول زیر بار نمی‌رفت تا آخر گفتم انکار نکن رد نکن من فهمیدم تو چکاره هستی، گفت حالا، گفتم شما از امام علیه السلام بخواه که بفهمم این مجالس ما مورد تایید است یا نه، حالا این جریان مفصل است، این هم در کتاب جرعه‌ای از دریا و در کتاب عبقریات حسان مرحوم نهاوندی نوشتند، اگر جرعه‌ای از دریا را هم نگاه کنید جلد 1 صفحه 555، بعد از مدتی گفت مورد تایید آقاست گفتم خیر الاحسان بالاتمام، بیشتر توضیح بده، گفت حضرت تایید می‌‌کنند روز تاسوعا هم خود حضرت در مجلس شما شرکت می‌‌کنند، می‌‌گوید علامتش این است که آن روز اصلا ذکری از حضرت ابوالفضل نمی‌شود و اشرف الواعظین منبری آخر شما اول می‌‌آید منبر و شما هم آن وقتی که امام زمان می‌‌آیند لرزه‌ای بر بدنت رخ می‌‌دهد و امام زمان هم از همان در منبری‌ها می‌‌آیند داخل نه از در عمومی.

می‌‌گفت روز تاسوعا شد ما نماز صبح خواندیم منتظریم مداح‌ها بیایند ناگهان دیدیم اشرف الواعظین آمد، آقا چطور این موقع؟ گفت من دیدم فردا عاشورا است سخته می‌‌شوم امروز بخواهم تا ظهر منبر بروم گفت امروز استراحت کنم فردا دیگر آماده بشوم منبر روز عاشورا خستگی بیشتر دارد، رفت منبر و موقع روضه خواندن به جای این‌که بگوید یا ابالفضل گفت‌ای گمشده بیابان‌ها کجایی، شروع کرد روضه امام زمان خواندن، نفر بعد آمد دیگر رسم‌شان است این‌ها، ‌باز هم او شروع کرد از امام زمان، آخه امروز روز تاسوعا در ایران به اسم حضرت ابوالفضل است اسم حضرت ابوالفضل را بیاورید، می‌‌گفت هیچ، ناگهان دیدم لرزه‌ای بر بدنم افتاد ولی امام زمان را ندیدم، فکر می‌‌کرد امام زمان معمم است، ‌می‌گوید آن سید نشسته بود سرش زیر بود رفتم جلو گفتم سید گفتی امام زمان تشریف می‌‌آورند، گفت آقا آن‌جا نشستند، می‌‌گفت دیدم چند نفری نشستند یک آقایی هم نور در صورت‌شان بود نمی‌توانستم خوب ببینم ولی معمم نبودند لباس محلی داشتند، می‌‌گفت ظرف چایی را گرفتم رفتم نزدیک گفتم آقا بفرمایید ایشان فرمودند صرف شده شما به مهمان‌ها برسید، می‌‌گفت صورت‌شان را نمی‌توانستم ببینم می‌‌گفت برگشتم این طرف نگاه کردم هیچ اثری نیست از آن‌ها و آن‌ها از آن دری که منبری‌ها می‌‌آمدند هم آمده بودند هم رفته بودند.

حالا این موردی که آقای زنجانی عرض کردم و آقای صدر که اگر این‌ها شما تشکیک از این‌ها ندیدید در اکثر ملاقات‌هایی که در افواه مطرح است بروید خدا را شکر کنید، این قدر این‌ها سخت‌گیر هستند، این داستان‌ها تواتر اجمالی دارد، بعد ما بیاییم بگوییم که ما مامور به تکذیب به این معنا که اصل بر تکذیب است یعنی اصل این است که قبول نکنیم اما نه این‌که نیست، قطعا هست و خدا به ما توفیق نداده، لیاقتش را نداده توقعش را هم نداریم که مشرف بشویم یا به هر نحوی، اما انکار نمی‌شود کرد تواتر اجمالی هست. ان‌شاءالله خدا از دعای خیر حضرت ما را محروم نکند.

وارد بحث شهرت می‌‌شویم ان‌شاءالله فردا.

و الحمد لله رب العالمین.